

The Right to Citizenship under International Human Rights Law; a New Vision in the Age of Globalization

Fatemeh Piraman^{*1}, Anvar Yadollahi²

1. Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Ilam branch, Ilam, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, Ilam branch, Ilam, Iran.

Abstract

The Right to citizenship means individual's right to have civil, political and economic rights. This right has been noticed by many human rights instruments, but no instruments contain the right to citizenship in general for all human being. This is why there are many homeless and stateless people in the world. The individual free right to citizenship emerges as an opponent for the sovereign authority of a states to granting nationality. So, states have always ignored to recognize the right to citizenship as a human right. globalization and international human rights instruments Explosion in the second half of the 20th century lead to more restriction of state sovereignty and enhanced individual's significance in international system. The concept of the right to citizenship has been also affected by such evolutions. Thus, current post-nationalism approaches that caused the emergence of some concepts such as global citizenship and universal personhood, also lead to restriction of national sovereignty in the context of citizenship and developing the concept of citizenship. So, as a result the right to citizenship can be introduced as a human right; a right that has been consolidated and developed in the aftermath of globalization.

Keywords: Statelessness, Nationality, Global citizenship, Globalization, Right to citizenship



Article Type:

Original Research

Pages: 77-108

Received: 2020 September 11

Revised: 2021 May 2

Accepted: 2022 April 4



©This is an open access article under the CC BY licens.

* Corresponding Author: piramanf@yahoo.com

حق بر شهروندی از منظر حقوق بین الملل بشر؛ نگاهی نو در عصر جهانی شدن

فاطمه پیرامن^{۱*}، انور یداللهی^۲

۱. استادیار گروه حقوق عمومی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران.

۲. استادیار گروه حقوق عمومی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران.

چکیده

حق بر شهروندی به معنی حق برخورداری از یک سلسله حقوق مدنی، سیاسی و اقتصادی است. در اسناد متعدد حقوق بشری به لزوم چنین حقی اشاره شده، اما در هیچ سند جامع و الزام‌آوری حق بر شهروندی برای تمام افراد بشر بعنوان یک حق کلی و عام به رسمیت شناخته نشده است. این امر باعث شده است تا شمار زیادی افراد بی‌وطن و بدون تابعیت، در جهان به چشم بخورد. حق آزادانه‌ی افراد به برخورداری از شهروندی در مقابل اراده‌ی حاکم‌هی دولت در اعطای تابعیت قرار می‌گیرد. ازینرو دولت‌ها از شناسایی این حق بعنوان یک حق بشری اجتناب می‌ورزند. جهانی شدن و ظهور و گسترش اسناد و هنجارهای حقوق بشری در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، از حاکمیت دولت‌ها کاست و بر اهمیت انسان در نظام بین‌المللی افزود و مفهوم حق بر شهروندی نیز متأثر از چنین تحولی بوده است. در نتیجه، رویکردهای پساملی‌گرایانه‌ی کنونی که منتهی به ظهور مفاهیمی چون جهان‌شهروندی و شخصیت جهانی شده، هم حاکمیت ملی را در اعطای شهروندی محدود نموده و هم مفهوم حق بر شهروندی را به گونه‌ای متحول کرده که می‌توان از آن به عنوان یک حق بشری نام برد؛ حقی که همراه با پدیده‌ی «جهانی شدن» تحکیم و توسعه نیز یافته است.

واژگان کلیدی: بی‌تابعیتی، تابعیت، جهان‌شهروندی، جهانی شدن، حق بر

شهروندی



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۷۷-۱۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵



© تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

جامعه‌ی بین‌المللی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم برای اولین بار با پویشی مواجه شد که رفته رفته توانست دژ مستحکم حاکمیت دولت‌ها را در هم شکسته و با محدود نمودن قدرت آنان، به ارتقاء جایگاه فرد در نظام حقوق بین‌الملل نائل شود. حقوق بین‌الملل که پیش از آن صرفاً در چارچوب روابط میان دولت‌ها معنا می‌شد، توانست صحنه‌ی ظهور و بروز تابعانی باشد که پیش‌تر هیچ نشانی از آنها در مناسبات حقوقی بین‌المللی نبود. افراد بشر یکی از این تابعان نوظهور بودند که هم موضوع حق و هم موضوع تکلیف در حقوق بین‌الملل قرار گرفتند. جنبش حقوق بشری پدید آمده در نیمه‌ی دوم قرن بیستم با ارتقاء جایگاه فرد و کاستن از حاکمیت منحصر دولت‌ها، توانست از پرننگی تعلق یک فرد به یک دولت نیز بکاهد و هر فرد انسانی را بماهو انسان، فارغ از تابعیت و ملیت و دیگر اسباب تمایز، مورد حمایت فائده‌ی حقوق بشر قرار دهد. در این زمان، گسترش ملاحظات اخلاقی، تحکیم نظام حقوق بشر و کاهش حاکمیت دولت‌ها و نیز مسأله‌ی جهانی شدن، همه باعث شد که نگاه مبتنی بر شهروندی^۱ به نگاهی حقوق بشری تبدیل شود (Tambakaki, 2010: 1). در نتیجه، هر فرد فارغ از ملیت و تابعیت، مورد حمایت حقوق بشر قرار گرفت؛ حقوقی طبیعی، ازلی و جهانی. با وجود گسترش روزافزون اسناد بین‌المللی حقوق بشری و نیز توسعه‌ی فزاینده‌ی رویکردهای انسان‌محور در عرصه‌ی حقوق بین‌الملل، همچنان مسأله‌ی حق افراد به بهره‌مندی از شهروندی در هاله‌ای از تردید و انکار قرار گرفته است. با وجود اینکه در معدود اسناد حقوق بشری حق بر شهروندی به رسمیت شناخته شده است، اما عملاً و در رویه حق مزبور با چالش‌های جدی روبرو است. بعنوان مثال، به رغم وجود ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، تخمین زده می‌شود که بیش از ۱۰ میلیون نفر بی‌وطن در دنیا وجود دارد (OHCHR, 2019: Online). نگارندگان معتقدند که نظام فعلی حقوق بشر به این حق مهم به نحو کافی توجه و تکیه نکرده است و نظر به اینکه حق مزبور پیش‌قراول بهره‌مندی از سایر حقوق بشری است، با کم‌اهمیت جلوه دادن آن، نه تنها خود این حق به کرات نقض می‌شود، که زمینه‌های گسترده‌ی نقض حق‌های دیگر نیز فراهم می‌آید.

با خاتمه‌ی جنگ سرد و افزایش جریان جهانی شدن، نقش حق‌های جهانی حقوق بشر وارد مرحله‌ی نوینی در سیاست جهانی شد (Evans, 2000: 419). پیرو این واقعیت، یکی از مفاهیم نوین و جدیدی که در ادبیات حقوقی بین‌المللی پدید آمد، مفهوم جهان‌شهروندی بود که بر یک سری ارزش‌های مشترک و جهانی فارغ از تابعیت و ملیت افراد، تکیه دارد. مفهوم جهان‌شهروندی بر مبنای تعهدات اخلاقی ناشی از حقوق طبیعی، حقوق بشر، کرامت ذاتی و دیگر اخلاقیات جهانی بنا شده است (Gawin, et al, 2016: 157) و مبنای اخلاقی جهان‌شهروندی حکایت از یک سلسله ارزش‌های مشترک و جهانی دارد (Dower, 2002: 149). این مفهوم در صدد برداشتن ارتباط منحصر افراد به یک دولت بوده و صحبت از تعلق آنها به جهان می‌کند و از این جهت به هنجارهای حقوق بشری نزدیک‌تر است که با برداشتن ارتباط میان فرد و یک دولت خاص، در زمینه‌ی حمایت از افراد بی‌وطن، بی‌تابعیت، پناهندگان و مهاجران موفق‌تر عمل می‌کند.

نظر به مراتب فوق، مقاله حاضر که بر اساس روشی توصیفی - تحلیلی نگاشته شده است، این سؤال اصلی را دنبال می‌کند که «آیا در عصر جهانی شدن می‌توان شاهد ظهور و بروز معیارهایی نوین برای برخورداری از شهروندی بود». به عبارت دیگر، آیا می‌توان مفاهیم نوین ناشی از جهانی شدن را به گونه‌ای به کار بست که حق بشری افراد در بهره‌مندی از حمایت سیاسی و اجتماعی یک دولت - که همانا شهروندی است - به طور قاطع‌تر و مشخص‌تر مورد حمایت قرار گیرد.

بنا بر آنچه آورده شد، تقسیم‌بندی این مقاله در سه بخش اساسی ضروری به نظر می‌رسید. در قسمت نخست به تبیین و توضیح مفاهیم کلیدی در حقوق شهروندی و تمایز و تفاوت آنها از هم پرداخته شده است. در قسمت دوم حق بر شهروندی در نظام موضوعه‌ی حقوق بشر به بحث گذارده شده و نواقص و موانع آن بیان شده است. در نهایت، در بخش سوم، تحولات مفهوم شهروندی و در نتیجه حق بر شهروندی در پی پدیده‌ی جهانی شدن به بررسی گذاشته شده است.

۱. مفاهیم بنیادین در حقوق شهروندی

۱-۱. مفهوم شهروندی

شهروندی عبارت از برخورداری از یک چارچوب گسترده‌ی حقوقی و اجتماعی

به منظور عضویت در یک اجتماع سیاسی است. (Shafir, 2004: 12). شهروندی عبارت از یک وضعیت حقوقی است که از طریق آن افراد می‌توانند به حقوق و منافع در محل زندگی خود دست یابند (Howard-Hassmann, 2015: 1). شهروندی ذاتاً با ایده‌ی عضویت و پیوستن افراد به یک اجتماع قرین است (Hung, 2012: 39). بنابراین موقعیت شهروند بودن را قانون معین می‌کند و شهروند کسی است که به واسطه‌ی تولد یا اعطای قانون شهروندی به عضویت یک کشور و جامعه‌ی سیاسی در می‌آید و دارای علقه وفاداری به آن جامعه‌ی سیاسی بوده و مستحق برخورداری از تمام حقوق مدنی و حمایت‌های قانونی می‌باشد (امیری، ۱۳۹۵: ۷۷).

عموماً شهروندی در قالب آثار آن تعریف می‌شود که همانا شایستگی برخورداری از حقوق است. به عبارت دیگر هرکس شهروند یک دولت باشد، از حقوقی که مختص شهروندان است، بهره‌مند می‌شود (Hung, 2012: 39). مفهوم شهروندی به عنوان منزلتی اجتماعی در نگرش به جامعه‌ی مدنی (معمول یا مدرن) تلقی می‌شود که به موجب آن شرایط برخورداری فرد را از حقوق و قدرت فراهم می‌کند که این حقوق عبارت از حقوق مدنی^۱ (آزادی بیان و حق دادرسی منصفانه و ...)، حقوق سیاسی^۲ (حق رأی و مشارکت‌های اجتماعی و ...) و حقوق اجتماعی^۳ یا اقتصادی (تأمین اجتماعی و ...) می‌باشد (روشن و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۱۳ - ۱۱۴).

بنابراین، من حیث‌المجموع می‌توان شهروندی را اینگونه تعریف کرد: شهروندی عبارت از یک رابطه‌ی اجتماعی دارای ماهیتی مادی با یک جامعه‌ی سیاسی است که به منزله‌ی بهره‌مندی فرد از کلیه‌ی حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مدنی و فرهنگی همسو و همپایه‌ی سایر اعضای اجتماع بوده و در مقابل تعهدات و تکالیفی را در قبال اجتماع برای او ایجاد می‌کند.

۲-۱. افتراق یا اقتران مفهوم شهروندی با تابعیت

اصولاً تابعیت بر روابط بین شخص و یک دولت خاص استوار است، در حالی که

-
1. civil rights
 2. political rights
 3. social rights

شهروندی بر اساس وجود علقه و شرایط قانونی میان شخص و سرزمین یا اقامتگاه ایجاد می‌گردد (سروی مقدم، ۱۳۸۳: ۲). تابعیت عبارت است از یک رابطه‌ی سیاسی و معنوی که یک فرد را به یک دولت معین مرتبط می‌سازد (نصیری، ۱۳۸۳: ۲۶). در نظم حقوقی منطقی، همه‌ی افراد بایستی دارای این ارتباط باشند و از این رو است که بی‌تابعیتی^۱ یک امر خلاف قاعده بوده و اصولاً، هر کس بایستی دارای تابعیت باشد (نصیری، ۱۳۸۳: ۲۹).

دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی نوت‌هام تابعیت را اینگونه تعریف می‌کند: «تابعیت یک پیوند حقوقی است که مبتنی بر عضویت واقعی اجتماعی، ارتباط خالص وجودی، منافع و علقه‌های وابستگی همراه با وجود حقوق و تکالیف متقابل می‌باشد» (ICJ, 1955: 23). دادگاه آمریکایی حقوق بشر نیز تابعیت را به ترتیب پیش‌رو تعریف می‌کند: «یک پیوند سیاسی و حقوقی است که یک شخص را به یک دولت مرتبط می‌سازد و وی را با علقه‌ی وفاداری و وظیفه‌شناسی متعهد می‌کند و به او حق حمایت دیپلماتیک توسط دولت متبوع می‌دهد» (IACrHR, 1984: Para. 35). حق بر تابعیت^۲ آنقدر مهم است که خود زمینه‌ساز برخورداری از سایر حق‌های بشری می‌شود. بعنوان مثال، حق بر رأی دادن یا سایر مشارکت‌های سیاسی و اجتماعی و یا در عمده‌ی موارد، حق بر مالکیت، تنها به افرادی که تبعه یک کشور هستند اعطا می‌شود. بعلاوه تابعیت، غالباً پیش‌شرطی حقوقی یا عملی برای اجرای حقوق بنیادین بشری می‌باشد. در نتیجه، حق بر تابعیت را به «حقّ حق داشتن»^۳ تعبیر کرده‌اند (In-ternational Justice Resource Center, 2019: Online article).

به لحاظ مفهومی و فنی، تابعیت با شهروندی تفاوت دارد. یک فرد می‌تواند شهروند یک دولت باشد در حالی که رابطه‌ی تابعیتی او با یک دولت دیگر برقرار باشد (دارندگان گرین کارت ایالات متحده را می‌توان در این دسته قرار داد). در ایالات متحده اتباع و شهروندان از هم تفکیک می‌شوند و افراد اخیر در مقایسه با گروه نخست از امتیازات متفاوتی بهره‌مند هستند (سروی مقدم، ۱۳۸۳: ۱).

1. Apatride

2. The right to a nationality

3. right to have rights

نظر به مراتب فوق، تابعیت ارتباطی است که میان یک فرد یا یک دولت برقرار می‌شود و این ارتباط عموماً ماهیتی سیاسی و در پاره‌ای موارد، حقوقی دارد. اما شهروندی در حقیقت ارتباطی است که میان یک فرد با یک سرزمین بعنوان یک مکان زندگی ایجاد می‌شود که جوهر این رابطه گستردگی بیشتری داشته و نقش فرد را در اجتماع از حیث سیاسی، اجتماعی، مدنی و فرهنگی رقم می‌زند. بنابراین، شهروندی با سکونت در یک محل حسب شرایط تحصیل می‌شود، اما تابعیت نیازمند طی تشریفات سیاسی است که حتی ممکن است بدون سکونت نیز حایز گردد. به عبارت دیگر شخصی اگر در خاک یک کشور زندگی نکند عنوان شهروندی از او سلب می‌شود، اما رابطه تابعیتی او با دولت مزبور می‌تواند علی‌الدوام ادامه داشته باشد.

بنابراین، از نظر فنی و حقوقی، دو مفهوم تابعیت و شهروندی به طور دقیق بر هم منطبق نیستند، اما دیده می‌شود که اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی و نیز آراء محاکم مختلف این دو مفهوم را به جای هم به کار می‌برند و گویا میان آن دو تمایزی قائل نیستند. بعنوان مثال، تقسیم بندی اصلی و اکتسابی از تقسیمات مربوط به تابعیت است، اما بعنوان مثال، کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و اقوام، شهروندی را به دو دسته اصلی یا مبتنی بر تولد، و اکتسابی تقسیم می‌کند (ACommHPR, 2000: paras. 83 and 96-97). این امر در ادبیات حقوقی به کرات مشاهده می‌شود و مفاهیمی چون بی‌تابعیتی یا بی‌وطنی،^۱ با مفهوم شهروندی نبودن یکسان دانسته می‌شود (International Justice Resource Center, 2019: Online article). حتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی نوت‌هام نیز مفهوم شهروندی را با تابعیت یکسان انگاشته است (ICJ, 1955: 15 and 23). بنابراین، در ادبیات حقوق بشر، حق بر شهروندی همان حق بر تابعیت است که در ماده ۱۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر آمده است (Howard-Hassmann, 2015: 3).

از آنجایی که «عضویت در یک اجتماع سیاسی معین، پیش‌شرط بهره‌مندی از حقوق است» (Hung, 2012: 45)، این مقاله فارغ از تفاوت‌های ترمینولوژیکی که میان مفاهیمی چون ملیت، تابعیت و شهروندی وجود دارد، مفهوم شهروندی را به معنی حصول شرایط عضویت در یک جامعه‌ی سیاسی می‌داند که در پی آن بتوان از

1. Statelessness

حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی بهره‌مند شد. این وضعیت می‌تواند از لحاظ لغوی، هر عنوانی به خود بگیرد.

۱-۳. تجانس یا تناقض دو مفهوم شهروندی و ملیت

بسیاری مفهوم شهروندی را با ملیت یکسان می‌انگارند. این دو مفهوم هرچند در اکثر موارد (بعنوان مثال در اسناد بین‌المللی، آراء محاکم بین‌المللی و قانون‌گذاری‌ها) به جای هم به کار می‌روند، اما تفاوت‌های انکارناپذیری با همدیگر دارند. دو مفهوم ملیت و شهروندی به لحاظ تکنیکی و فنی متمایز از هم هستند. در حالی که ملیت حکایت از تعلق یک فرد به یک ملت دارد و درواقع عنصری است که هر شخص در بدو تولد لزوماً آن را دارا می‌باشد، اما شهروندی عنوانی اکتسابی است که در نتیجه‌ی انطباق با یک سلسله تشریفات قانونی به دست می‌آید (Surbhi, 2019: online article). ممکن است شخصی تابعیت اکتسابی داشته باشد و در پی آن شهروند جامعه‌ی دوم نیز بشود، اما تعلق او به ملت جامعه‌ی اخیر را به صرف داشتن این عنوان قانونی نمی‌توان محقق دانست. به عبارت دیگر، ملیت یعنی عضویت ذاتی یک فرد در یک اجتماع که تعلق او را به آن اجتماع و دولت متبوع نمایان می‌سازد، اما شهروندی یک وضعیت سیاسی است که یک فرد را بعنوان شهروند یک کشور به رسمیت می‌شناسد. ازینرو ملیت، یک مفهوم قومی یا نژادی است ولی شهروندی مفهومی حقوقی یا قانونی است. ملیت تغییر پذیر نمی‌باشد، اما شهروندی قابل تغییر است. حتی اگر رسماً فردی به شهروندی یک کشور دیگر درآید، بازهم او را بنام ملیت سابق او می‌شناسند. ملیت یک وضعیت حقوقی است که فرد را متعلق به یک اجتماع می‌داند و به طریق تولد و نسب تحصیل می‌شود. اما شهروندی، عنوانی است که با عضویت در یک جامعه و انطباق با شرایط قانونی آن به دست می‌آید. هر شخصی می‌تواند با رعایت قوانین یک کشور دیگر به عضویت آن در آید (Surbhi, 2019: online article).

لذا، ملیت وصفی است که در طول زمان‌های بسیار طولانی به دست می‌آید اما شهروندی می‌تواند به صرف ورود یک فرد به یک جامعه سیاسی و یا سکونت کوتاه‌مدت او در یک سرزمین به دست آید. از این رو است که مردمی که از یک ملت خوانده می‌شوند در طول تاریخ عواطف، سختی‌ها و شادی‌ها، درد و رنج‌ها و پیروزی و شکست‌های

مشترک و مشابهی را تجربه کرده‌اند تا حافظه عاطفی تاریخی آن شکل گرفته است، اما شهروندان یک سرزمین یا جامعه به هیچ عنوان دارای چنین پیشینه تاریخی نبوده و احساس تعلق به یک تاریخ نمی‌کنند.

۲. حق افراد به برخورداری از شهروندی در نظام بین‌المللی حقوق بشر ۱-۲. حق بر شهروندی بعنوان یک حق مستقل

نظام بین‌المللی حقوق بشر، حق افراد را به برخورداری از شهروندی به رسمیت شناخته است.^۱ این حق در اسناد متعدد حقوق بشری شناسایی شده است. بند نخست ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر^۲ بیان می‌دارد که «هر فرد از حق داشتن یک تابعیت برخوردار است» و در ادامه نیز به بیان ممنوعیت سلب خودسرانه‌ی تابعیت می‌پردازد. این اسلوب در اسناد بین‌المللی دیگری نیز که متعاقباً صادر یافته، مورد پیروی قرار گرفته است. ماده ۲۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مواد ۷ و ۸ کنوانسیون حقوق کودک، ماده ۱۸ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت، ماد ۵ کنوانسیون محو کلیه‌ی اشکال تبعیض نژادی، ماده ۹ کنوانسیون محو کلیه‌ی اشکال تبعیض علیه زنان، ماده ۲۴ منشور عربی حقوق بشر، ماده ۱۹ اعلامیه آمریکایی حقوق و تکالیف بشر، ماده ۲۰ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، ماده ۶ منشور آفریقایی حقوق و رفاه کودکان و همچنین کنوانسیون‌های اختصاصی در خصوص رفع بی‌تابعیتی نظیر کنوانسیون اروپایی راجع به تابعیت،^۳ کنوانسیون راجع به کاهش بی‌وطنی،^۴ کنوانسیون راجع به وضعیت افراد بی‌وطن^۵ که بطور اختصاصی به معضل بی‌وطنی پرداخته‌اند، همه حاوی چنین حقی هستند (OHCHR, 2019: Online).

۱. جهت مطالعه تفصیلی در خصوص مفهوم حق در این رابطه و تأثیرات آن بر تابعیت و شهروندی، رک: بیات کمیتکی، مهناز و مهدی بالوی (۱۳۹۴)، «حق بر تابعیت: از حقوق بین‌الملل خصوصی تا حقوق بشر»، فصلنامه حقوق خصوصی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص. ۱۳۱ - ۱۴۳.

2. The Universal Declaration of Human Rights (UDHR), Paris, 10 December 1948
3. European Convention on Nationality, 1997.
4. Convention on the Reduction of Statelessness, 1961.
5. Convention Relating to the Status of Stateless Persons, 1954.

۲-۲. پیوند حق بر شهروندی با سایر حق‌های بشری

واضح و مبرهن است که «بدون برخورداری از شهروندی دست کم یک دولت، بهره‌مندی از اغلب حق‌های بشری ناممکن خواهد بود و در واقع برخی از افراد بی‌وطن، به بردگی کشیده می‌شوند» (Howard-Hassmann, 2015: 4). ضمن اینکه این حق را به «حقّ حق داشتن» تعبیر می‌کنند، نبودن آن زمینه‌ساز برخی نقض‌های حقوق بشری می‌شود. به تعبیر کمیساریای عالی حقوق بشر ملل متحد، افراد بی‌وطن، علاوه بر اینکه حق آنها در برخورداری از شهروندی نقض می‌شود، بلکه قربانی دیگر نقض‌های حقوق بشری نیز می‌شوند (OHCHR, 2019: Online). بنابراین، «شهروندی وسیله‌ای کلیدی است که از طریق آن اکثر مردم به حق‌های بشری خود دست می‌یابند» (Morris, 2012: 43).

از اینرو است که حتی در صورتی که مشخص نباشد موضوع تکلیف در رعایت حق بر شهروندی چه دولتی است، باید این تکلیف را بر دولتی بار کرد که نقض‌های حقوق بشری دیگر در پیوند با بی‌تابعیتی یا بی‌وطنی توسط او در حال رخداد است. به موجب ماده ۶ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و نیز ماده ۱۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، «هر کس حق دارد که بعنوان یک شخص در مقابل قانون شناخته شود». بنابراین، بر اساس این ماده، هر دولتی متعهد است که شخصیت همه‌ی افراد را به رسمیت بشناسد، حتی اگر غیرشهروند یا بی‌وطن باشد. همچنین ماده ۷ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و نیز ماده ۲۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی به صراحت بیان می‌دارند که همه‌ی افراد در مقابل قانون با هم برابرند و از حمایت یکسان و بدون تبعیض قانون بهره‌مندند. این عبارات نیز اینگونه تفسیر می‌شود که تبعیض علیه افراد چنانچه بر مبنای شهروندی صورت گیرد، غیرقانونی است (Bhabha and Matache, 2015: 136).

درحقیقت، از آنجایی که حق‌های بشری فارغ از ملیت و تابعیت و نژاد و هر عنصر متضمن تبعیض دیگری برای همه‌ی افراد بشر بماهو بشر معرفی می‌شوند اصولاً نباید در بهره‌مندی افراد از حق‌های بشری نظیر حق بر حیات یا ممنوعیت شکنجه یا بازداشت خودسرانه تمایزی بر مبنای شهروندی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر در برخورداری از حق‌های بشری نظر به ماهیت این حق‌ها، شهروند و غیرشهروند یکسان

هستند، همانطور که زن و مرد یا سیاه و سفید با هم برابر می‌باشند. اما وجود شهروندی تحکیم‌بخش حمایت از حق‌های بشری است، چرا که ارتباط فرد یا یک جامعه خاص او را در برابر نقض‌های بی‌پروای حقوق بشری مصون می‌سازد. بعنوان مثال، حق بر رفت و آمد یا حق بر حریم خصوصی که یک حق بشری است، در مورد یک شهروند بریتانیا به مراتب بهتر تضمین می‌شود تا در مورد یک مهاجر یا پناهنده. از طرف دیگر، در مواردی که نیاز به حمایت دولت می‌باشد، نظیر اصل حمایت دیپلماتیک، قطعاً وجود عنصر شهروندی نقش تعیین‌کننده‌ای در حمایت از حقوق افراد یا جبران زیان‌های وارده به آنها دارد. لذا، نمی‌توان منکر این امر بود که برخورداری از شهروندی خود زمینه‌ساز رعایت بیشتر سایر حق‌های بشری و تضمین‌کنندهٔ حمایت بهتر از فرد در مقابل رفتارهای ناقض حقوق بشر است.

۲-۳. ضعف‌ها و موانع فعلی نظام حقوق بین‌الملل بشر راجع به حق بر شهروندی

مهم‌ترین سندی که به شناسایی حق بر شهروندی اشاره مستقیم دارد و هم حق برخورداری از تابعیت و هم حق تغییر آن را به رسمیت می‌شناسد، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر است. با این حال، بزرگترین چالش این سند، این است که یک معاهده‌ی بین‌المللی الزام‌آور نبوده و هرچند برخی ادعا دارند که همه‌ی مقررات آن جنبه‌ی عرفی و تعهدات عام‌الشمول یافته است، اما نمی‌توان این حقیقت را منکر شد که دولت‌ها در صحنه‌ی عمل، سعی دارند از شناسایی قواعدی با ماهیت و شکل غیرالزام‌آور بعنوان قواعد عرفی سر باز زنند تا از این طریق کمتر بر حاکمیت خود محدودیت وارد کنند. بنابراین، از آنجایی که این سند به سان میثاقین وضعیت حقوقی الزام‌آور ندارد، در عمل موضوع نقض‌های مکرر می‌شود.

علاوه بر مسأله‌ی کلی فوق، ضعف اساسی حق بر شهروندی در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر این است که به شناسایی دولتی که مسئول اجرای این حق باشد، توجه نشده است. این در حالی است که مسئول نقض سایر حقوق بشری بطور منطقی یا دولتی است که شخص در آن اقامت دارد و یا دولتی که حق مزبور را نقض کرده است (Harrington, 2009: online article). مذاکرات اولیه راجع به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نشان می‌دهد که برخی از هیأت‌های نمایندگی مانند ایالات متحده این

سؤال را مطرح کرده بوده‌اند که اجرای عملی حق بر تابعیت در این ماده مشخص نیست و چگونه قرار است اجرا شود (Matias, 2016: 49). میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز با سکوت خود در خصوص حق بر شهروندی، بر دامن‌های این ابهام افزود (Ganczer, 2015: 20) و از اینرو با تکیه بر ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر و حتی بند ۳ ماده ۲۴ میثاق نمی‌توان مشخص کرد که موضوع حکم چه دولتی است.

مشکل اساسی دیگر این است که در نظام حقوق بین‌الملل هیچ تعریف دقیقی از تابعیت یا شهروندی به عمل نیامده است و مشخص نیست یک فرد چه زمانی و با بهره‌مندی از چه حقوقی، شهروند محسوب می‌شود. بعنوان مثال، اگر شهروندی به معنی حق مشارکت سیاسی در اداره‌ی کشور و یا تصدی مشاغل رسمی باشد، در دولت‌های دارای نظام غیرانتخاباتی و مستبد، هیچ یک از شهروندان مشارکت سیاسی در اداره‌ی مملکت ندارند. بنابراین، مشکل دوم در واقع این است که ذینفع حق یا دارنده‌ی حق دقیقاً مشخص نیست و معلوم نیست یک فرد چه زمان و با تحصیل چه خصوصیتی می‌تواند به مطالبه‌ی حق بر شهروندی یا حق بر تابعیت بپردازد (Matias, 2016: 49). معضل دیگر این است که عبارت‌پردازی ماده ۱۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، مبنی بر اینکه «هر کس باید یک تابعیت داشته باشد»، مبهم است و معلوم نیست منظور از آن این است که هر فردی باید «یک» تابعیت داشته باشد یا هر فردی باید یک تابعیت «مشخص» داشته باشد (Matias, 2016: 49). اگر منظور تنها داشتن تابعیت (هر تابعیتی) باشد، آن وقت قسمت اخیر ماده ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر بلا استفاده می‌ماند که حق در انتخاب و تغییر تابعیت را به رسمیت شناخته است (Ganczer, 2015: 18). همچنین این امر با ملزومات عصر جهانی شدن و افزایش سیل مهاجرت، ناهماهنگ به نظر می‌رسد، چرا که با هدفی که بعنوان مثال از مهاجرت دنبال می‌شود در تعارض آشکار است. مثلاً، فردی قصد مهاجرت به بریتانیا را دارد اما حق منعکس شده در ماده، شهروندی بریتانیا را برای او قابل مطالبه نمی‌سازد. وی، از سر بی‌تابعیتی، چنانچه به اخذ پاسپورت دومینیکن^۱ نائل شود نیز هدف مدنظر این ماده تأمین شده است. حال آنکه این فرض جای دفاع ندارد، چرا که اخذ شهروندی کشور محل اقامت آن چیزی است که مهاجران در پی آن هستند.

1. Dominican

همچنین اگر این اعتقاد وجود داشته باشد که بند نخست ماده ۱۵ صرفاً حق برخورداری از «یک» تابعیت را برای افراد شناسایی می‌کند و نه تابعیت دلخواه را، آنگاه تعارضی میان دو بند ۱ و ۲ آن ماده به وجود می‌آید. کسانی که از این نظر دفاع می‌کنند، در پاسخ به این تعارض بیان می‌دارند که بند ۱ به افراد بی‌وطن اختصاص دارد و بند ۲ به سایرین (Matias, 2016: 50). این امر قطعاً نمی‌تواند مورد پذیرش باشد، چرا که تفکیک صورت گرفته بلاوجه بوده و هیچ مبنایی برای اینکه دو قشر بی‌وطن و دارای تابعیت در موقعیت‌های مجزا قرار گیرند، وجود ندارد. ضمن اینکه، اگر به این دو قشر نگاه متفاوت بشود، افراد بی‌وطن نیازمند حمایت بیشتری هستند و لذا به طریق اولی باید بتوانند هر تابعیتی که بخواهند را به دست آورند. پس نمی‌توان گفت بند ۱ ماده ۱۵ مختص بی‌وطنان است. با رد این تفکیک، دو بند با هم تعارض پیدا می‌کنند و تنها راه رها شدن از این تعارض، این است که بند ۱ اینگونه تفسیر شود که «هر فرد حق دارد هر تابعیتی را که بخواهد داشته باشد». همچنین ایده‌ی جهان‌شهروندی و حقوق مهاجران که در بندهای بعدی مطرح می‌شود از این تفسیر به شدت دفاع می‌کند.

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نیز حق بر شهروندی را به رسمیت نمی‌شناسد. تنها در بند ۳ ماده ۲۴ در رابطه با کودکان به شناسایی این حق می‌پردازد. در نشست‌های ۱۷ و ۱۸ کمیته‌ی سوم مجمع عمومی این توافق میان دولت‌ها وجود داشت که تنها باید برای پرهیز از بی‌وطنی در مورد کودکان تلاش کرد (A/C.3/ SR.1172, A/C.3/SR.1177). برخی هیأت‌های نمایندگی حتی استدلال کردند که معضل بی‌وطنی به کودکان اختصاص ندارد و میثاق باید حاوی حق کلی بر شهروندی باشد. نظر دیگری که مطرح شد این بود که تحصیل تابعیت^۱ که در صلاحدید حاکمیتی یک دولت است، نمی‌تواند یک حق فردی تلقی شود (Matias, 2016: 59). محتویات کنوانسیون کاهش بی‌وطنی خود دستاویزی بود برای اینکه قلمرو شمول میثاق بر مسأله‌ی شهروندی محدودتر شود (Chan, 1991: 5). با وجود مقررات محدود میثاق، مشکل دیگری که به چشم می‌خورد این است که میثاق نیز چون اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به روشنی بیان نمی‌کند که کدام دولت به طور معین بایستی مسئولیت

1. Naturalization

فراهم کردن شهروندی برای افراد را به دوش بکشد و بر این اساس نمی‌توان ادعا کرد که این امر در زمره‌ی تعهدات دولت محل تولد کودک باشد (Ganczer, 2015: 20). کنوانسیون کاهش بی‌وطنی،^۱ نیز حق بر تابعیت را شناسایی نکرده و صرفاً در بند ۱ ماده ۸، سلب تابعیت را ممنوع اعلام کرده است.

کنوانسیون حقوق کودک^۲ نیز که در ماده ۷ به حق فوری کودکان در برخورداری از تابعیت یا شهروندی اشاره کرده است، با این چالش بزرگ روبرو است که صرفاً اختصاص به تابعیت اصلی ناشی از تولد دارد و گونه‌های دیگر بی‌تابعیتی یا بی‌وطنی را نمی‌تواند پوشش دهد. کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت^۳ نیز که به شناسایی صریح حق بر تابعیت پرداخته است از الگویی مشابه ماده ۷ کنوانسیون حقوق کودک پیروی می‌کند، و بنابراین با همان چالش خاص بودن کنوانسیون حقوق کودک به طور جدی‌تری روبرو می‌شود، چرا که بند ۲ ماده ۱۸ آن صرفاً اختصاص به کودکانی دارد که دارای معلولیت نیز باشند.

کنوانسیون بین‌المللی راجع به حمایت از حقوق کارگران مهاجر و خانواده‌ی آنها،^۴ بر عکس میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حاوی حق بر تابعیت به طور کلی است. اما مشکل اساسی پیش رو این است که این سند نیز مانند کنوانسیون حقوق کودک دامنه‌ی محدودی داشته و مختص به یک گروه خاص است. با وجود داشتن دامنه‌ای محدود، ماده ۲۹ این کنوانسیون که به شناسایی حق بر تابعیت کودکان کارگران مهاجر پرداخته، چارچوب مشابهی با ماده ۱۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که حق را به «هر فرد» اعطا می‌کند، دارد (Ganczer, 2015: 21).

از توجه به موارد فوق می‌توان دید که در نظم کنونی حقوق بین‌الملل بشر، حق بر شهروندی بعنوان یک حق صریح، مطلق و عام به رسمیت شناخته نشده است و زمینه‌های زیادی برای نقض آن وجود دارد. هرچند می‌توان از مجموع اسناد متعدد حقوق بشری پی به این امر برد که شهروندی در جهان معاصر بعنوان یک حق بشری

1. The Convention on the Reduction of Statelessness, 1961.
2. Convention on the Rights of the Child, 1989
3. The Convention on the Rights of Persons with Disabilities, 2006
4. The International Convention on the Protection of the Rights of All Migrant Workers and Members of Their Families of 1990

شناسایی شده است، اما نظر به وضعیتی که این حق در اسناد کنونی دارد و نیز با توجه به اینکه مقررات دقیقی راجع به آن در دست نیست، بنابراین، زمنیه‌های سوءاستفاده از آن و احياناً نقض آن فراهم است و دولت‌ها را بایستی با تعهداتی فراتر از این اسناد و ارائه ایده‌هایی جدیدتر به رعایت آن مقید کرد.

۳. حق بر شهروندی در عصر جهانی شدن

از یک سو، شیوع جهانی‌شدن و ارزش‌های درآمیخته با آن دیگر «یک انتخاب سیاسی» نمی‌باشد، بلکه واقعیتی است که در شکل یک پدیده‌ی طبیعی، غیر قابل انکار و غیر قابل پیشگیری ظهور کرده و به جلو می‌رود (Evans, 2000: 418). از دیگر سو، مفهوم شهروندی در طول زمان سه مرحله تکامل را از سر گذرانده است: ابتدا مفهومی منحصر به دولت - شهرهای یونان باستان (پولیس)^۱، سپس مربوط به امپراطوری روم باستان، دوره‌ی سوم، شهروندان شهرهای قرون وسطایی بودند و در نهایت، مفهومی متعلق به یک دولت - ملت.^۲ به نظر می‌رسد اخیراً و در دهه‌های اخیر، این مفهوم بار دیگر دچار یک پوست‌اندازی شده است و بعنوان یک مفهوم فرامرزی^۳ و چه بسا، جهانی^۴ معرفی می‌شود (Shafir, 2004: 12).

در عصر جهانی‌شدن، مفهوم شهروندی و حق بر شهروندی نیز دچار یک دگردیسی بنیادین شده و مفهومی تحت عنوان شهروندی جهانی^۵ یا جهان‌شهروندی^۶ به ادبیات حقوق بشری وارد شده است. این نظریه همانطور که در مقدمه نیز به آن اشاراتی رفت، در جهت کاستن از تمرکز بر حاکمیت یک دولت و به منظور ترویج روابط منظم‌تر میان افراد و دولت‌ها در مقیاس جهانی پا به عرصه‌ی وجود نهاده است (Gawin et al, 2016: 156). بررسی این بند نشان می‌دهد که ظهور این مفهوم جدید تا حدی می‌تواند در راستای جبران کاستی‌هایی که در بند پیشین برای اسناد کنونی حقوق بشری فرض

1. polis
2. . nation-state
3. transnational
4. global
5. Global Citizenship
6. cosmopolitan citizenship

شد، باشد و در نتیجه بتواند قدری بر احساس تعهد دولت‌ها به اعطای شهروندی به مهاجران و پناهندگان بیافزاید. رویکردی که در کنار افکار عمومی جهانی و وجدان مشترک بشریت می‌تواند رفته رفته برای دولت‌ها حس الزام‌آوری ایجاد کند.

۳-۱. مفهوم جهان‌شهروندی

ایده جهان‌شهروندی از این تفکر ایده‌آلیستی ناشی می‌شود که هر فرد متعلق به دو ساختار می‌باشد: الف) ساختار سیاسی اجتماعی که در آن است و ب) ساختار جهانی. بر این اساس، این ایده بیانگر آن است که یک ارتباط معین میان فرد و جهان وجود دارد. این ارتباط یک ارتباط ذاتی و ازلی است که پدید آورنده‌ی علقه‌های پیوستگی میان مردمان می‌باشد. در این دیدگاه، از آنجایی که متولد شدن در سرزمین یک دولت، امری ناگزیر است، نفس محل تولد تأثیری در ذات بشری فرد نمی‌گذارد. هسته‌ی مفهوم جهان‌شهروندی بر مبنای تعهدات اخلاقی ناشی از حقوق طبیعی، حقوق بشر، ایده‌ی کرامت کانت^۱ و دیگر اخلاقیات جهانی استوار است (Gawin et al., 2016: 157). در نگاه اکثر ایده‌آلیست‌ها مبنای اخلاقی جهان‌شهروندی بر شناسایی یک سلسله ارزش‌های مشترک بنا شده است (Dower, 2002: 149).

در حقوق بین‌الملل کنونی دلایل زیادی دیده می‌شود که حقوقدانان را قانع سازد که از ساختارهای قدیمی تعریف شهروندی دل بکنند. یکی از مهم‌ترین این مسائل، انسانی شدن حقوق بین‌الملل و شناسایی فرد بعنوان یکی از تابعان^۲ حقوق بین‌الملل است. همچنین، رشد و گسترش مجامع فراملی دولت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و دیگر اشکال مشارکت‌های فراملی منتهی به ظهور شکلی نو از شهروندی شده که فراتر از مرزهای یک دولت است (Matias, 2016: 79). از دیگر دلایل عمده، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر به خصوص در نیمه دوم قرن بیستم بود که باعث شد تفاوت میان شهروند و بیگانه از میان برود. با به رسمیت شناختن تعداد زیادی حق برای افراد بشر که مستقیماً مبتنی بر شخصیت او باشد و نه تابعیت او، این قدرت از دولت‌ها گرفته شد که بتوانند با قانون‌گذاری در زمینه‌ی

1. Kant

2. subject

حقوق‌های بشری تبعیضی میان شهروندان و غیر شهروندان قائل شوند (Matias, 2016: 80). می‌توان برای حق از زاویه کرامت ذاتی و فاعلیت اخلاقی استدلال توجیهی بیان کرد. ارزش‌هایی جهان شمول که گفتمان حق را از حصار نظام حقوقی دولت - ملت خارج می‌کند و به قلمروی نظم نوین جهانی وارد می‌کند. بر اساس این خوانش مبنای، حفاظت از گوهر حیات انسانی یعنی کرامت ذاتی و خودآیینی فردی در گرو تضمین حق‌ها است و عدم تحفیظ حق، روی دیگر انکار انسانیت انسان‌ها است. این قرائت جهان شمول از چیستی و ماهیت حق، از مصادیق حق و دایره‌ی شمول آن تأثیری بسزا خواهد داشت. بر این بنیاد، شناسایی ادعاهای فردی متفاوت ذیل عنوان حق و تأمین و تضمین آن‌ها بر مبنای ارزش‌های بنیادین موجهه‌ساز حق انجام خواهد گرفت و نه بر اساس نظام حقوق داخلی دولت‌های ملی (بیات کمیته‌ی و بالوی، ۱۳۹۴: ۱۴۴).

۲-۳. مفهوم جهان‌شهروندی و ساختار و ستفالیایی حاکمیت

به نظر می‌رسد که ایده‌ی جهان‌شهروندی با نظم و ستفالیایی کنونی در تعارض آشکار است و جبهه‌های قدرتمند حاکمیت چنین تفکراتی را بر نمی‌تابد. بر هیچ کس پوشیده نیست که «بدون اعمال محدودیت بر واحدهای سیاسی که بیگانگان در آن سکونت دارند، حق شهروندی به آنان تعلق نخواهد گرفت» (Shafir and Brysk, 2006: 285). با این حال برخی از طرفداران تفکر جهان‌شهروندی پیشنهاد سازمانی کردن جهان‌شهروندی را مطرح کرده‌اند؛ با این توضیح که همان طور که برای اهداف اقتصادی فرامرزی، مرزهای میان کشورها برداشته شده‌اند، می‌توان با سازمانی نمودن جهان‌شهروندی، با استفاده از تجربه‌هایی چون اتحادیه‌ی اروپا، دست به امحا مرزها در خصوص شهروندی زد (Follesdal, 2002: 73). اعطای پاسپورت سازمان ملل متحد به برخی از پناهندگان، گامی بسیار جدی در تحقق همین هدف است. آرمان‌گراها با ادغام کردن حقوق بشر با حقوق مدنی و اجتماعی، به خلق تعهدات فراملیتی نائل می‌شوند. از اینرو است که آنها غالباً از جهان‌شهروندی بر مبنای حقوق بشر سخن می‌رانند. این حقوق یک سری قواعد بنیادین جهت همزیستی مسالمت‌آمیز بوده و می‌تواند بعنوان اصول اخلاقی جهانی در حقوق موضوعه گنجانده شود (Gawin et al., 2016: 162).

بنابراین، در نظم وستفالیایی، تفکر جهان‌شهروندی به دنبال محو حاکمیت دولت‌ها نبوده، بلکه در صدد ایجاد اندکی محدودیت برای آن‌هاست. محدودیتی که بر مبنای خودمحدودسازی ارادی، در تجربه‌های دیگر حقوق بشری نیز دیده شده است (نژندی‌منش و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۱ - ۳۵). این روند با فرآیند انسانی شدن حقوق بین‌الملل تکمیل می‌شود که انسان را در مرکز توجه قرار داده و امروزه حقوق بین‌الملل صرفاً محصول اراده‌ی دولت‌ها نبوده و «نظام حقوقی بین‌الملل به عنوان سیستم یک جامعه‌ی انسانی، دولت‌ها را محیط در دایره‌ی این نظام ساخته است، نه محاط بر آن» (زمانی، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

اینگونه تفکر با مشخص نبودن مکلف یا موضوع حکم در مواد ۱۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز سازگارتر است، زیرا تکلیف به فراهم آوردن تابعیت یا شهروندی را برای افراد بشر به مفهوم یک تعهد عام‌الشمول^۱ نزدیک‌تر می‌کند. این امر باعث می‌شود ضمن اینکه از پرننگی نقش حاکمیت‌ها در اعطای شهروندی کاسته شود، نقش ارزش‌های مشترک اخلاقی و حقوق بشری تعیین‌کننده‌تر و برجسته‌تر شود. در نگاه طرفداران این ایده، جهان‌شهروندی بایستی بر پایه‌هایی به غیر از آنچه حاکمیت‌های سرزمینی بر آن بنا شده‌اند، استوار باشد. این پایه‌ها چیزی نیست جز حمایت از افراد بشری، محیط زیست طبیعی، زدودن فقر و کاهش جنگ. بر این اساس، حاکمیت وستفالیایی در ایده‌ی جهان‌شهروندی باید در خصوص کنترل و حفاظت از استقلال سیاسی و اقتصادی خود هرچه بیشتر محدود شود تا به حدی برسد که بتواند افراد انسانی را بدون در نظر گرفتن مرزهای سیاسی در خود بگنجانند (Gawin et al, 2016: 160).

این نکته را نیز نباید از یاد برد که در این نظم پساملی‌گرایانه،^۲ صحبت از خاتمه‌ی اقتدار و وجود دولت‌ها نیست. بلکه صحبت از آن است که از سطح اقتدار و حاکمیت آنها در زمینه‌ی حقوق مهاجران از طریق محدودیت‌های قابل انعطاف‌تر کاسته شود تا در نهایت، به این هدف نزدیک شود که «هویت» نقش کمتری در مطالبه‌ی حقوق داشته باشد (Maher, 2002: 25). به بیان ساده‌تر در این ساختار نوین قصد بر این است که رنگ اقتدار دولت‌ها به پای نگاه جوامع مدنی و افکار عمومی جهانی

1. Erga omnes

2. postnationalism

باخته شود و اندک اندک با مطالبه حقوق بی‌وطنان و غیرشهروندان آنها را در نظم نوینی بعنوان صاحبان حق‌های بشری معرفی کرد که دولت‌ها و تابعان اصلی و مقتدر حقوق بین‌الملل نیز به این درک برسند که برخورداری افراد از حق‌های انسانی و بشری نباید و نمی‌تواند موقوف به برخورداری از شهروندی یا تابعیت یک دولت باشد. بعنوان مثال یک پناهنده به خاک یونان که شهروند آن کشور نیست با حمایت بیشتری بتواند به مطالبه حق‌هایی بپردازد که ذیل کنوانسیون اروپایی حقوق بشر برای شهروندان اروپا وجود دارد.

۳-۳. ظهور و بروز مفهوم شخصیت جهانی در پویشی پسا ملی گرایانه

در رویکردهای پساملی گرایانه، مفهومی در حقوق شهروندی تحت عنوان «شخصیت جهانی»^۱ به وجود آمده که جایگزین ملیت^۲ شده و پیرو آن، حقوق ملی جای خود را به حقوق بشر جهانی داده است. این تحول ناشی از تجربه‌ای بود که در آن نیروی کار مهاجر نشان داد که عضویت در جامعه و بهره‌مندی از حقوق آن مبتنی بر معیار تابعیت صرف نیست (Soysal, 1994: 142). مهاجرت‌های فرامرزی و گسترده رفته رفته مبانی سنتی عضویت در دولت - ملت که همان شهروندی باشد را دچار تزلزل کرد. پیرو این امر حقوق به افراد مقیم هم تعلق می‌گرفت و نه صرفاً به شهروندان. در نتیجه تمایز میان شهروند و بیگانه تا حد زیادی از بین رفت. تنزل مفهوم شهروندی با عصر ارتقا کدهای حقوق بشری مقارن شد که به افراد بر اساس شخصیت جهانی آنها حقوق اجتماعی، مدنی، اقتصادی و حتی سیاسی بر مبنای اقامتشان اعطا می‌کرد و نه شهروندی (Hansen, 1999: 426). رویکرد پسا ملی‌گرایانه مبتنی بر اعطای شخصیت جهانی به بیگانگان، در خصوص پناهندگان سیاسی به وفور گسترش و توسعه یافت و حقوق این افراد در کشور محل اقامت کاملاً مبتنی بر حقوق بشر جهانی شد (Soysal, 1994: 142).

بعنوان مثال در ایالات متحده حقوق و مزایا به نحو گسترده‌ای بر مبنای عنصر اقامت، به افراد غیرشهروند مقیم در خاک ایالات متحده آمریکا اعطا شده است.

-
1. universal personhood
 2. nationhood

بعلاوه، در این کشور، بیگانگان دارای اقامت دائمی یعنی کسانی که به اصطلاح، دارای گرین کارت^۱ هستند، عموماً تحت حمایت قوانین ایالاتی و فدرالی در خصوص کار، بهداشت و امور اجتماعی قرار دارند و توانایی مشارکت در برنامه‌های اجتماعی در ایالات متحده را دارند (Aleinikoff, 2003: 119).^۲ در نتیجه مفهوم شهروندی در کشورهای میزبان تنزل می‌یابد و بعنوان مثال بیگانگان مقیم در ایالات متحده و اروپای غربی دارای چنان حقوقی می‌شوند که نیازی به تحصیل تابعیت در خود احساس نمی‌کنند (Jacobson, 1997: 9-10). از اینرو است که شهروندی ملی به طور جدی در پی مهاجرت‌های فرامرزی و ظهور و گسترش مبانی فراملی حقوق بشری نقب زده شد (Hansen, 1999: 426).

نگاه پسا ملی‌گرایانه به شهروندی دارای دو بعد عملی^۳ و علی^۴ است. استدلال‌های عملی آن است که افراد دارای اقامت دائمی از دامنه‌ی وسیعی از حقوق بهره‌مند می‌شوند بدون آنکه شهروند باشند و از آنجایی که زندگی آنان با شهروندان اندکی متمایز است، مسأله‌ی هویت^۵ و حق^۶ در مورد آنها از هم تفکیک می‌شود. بعنوان مثال، یک نفر می‌تواند شهروند برلین^۷ باشد، بدون آنکه ژرمن^۸ خوانده شود، یا مثلاً واسطه‌ی سیاسی کنگره^۹ باشد، اما پاسپورت ترکیه داشته باشد.^{۱۰} اما استدلال علی متفاوت است: طبق این استدلال، رویکرد پسا ملی‌گرایی موجود از بین‌المللی شدن قانونگذاری‌های حقوق

1. Green Card

۲. البته برخی مبنای این حقوق را قانون اساسی و قوانین داخلی ایالات متحده می‌دانند و نه هنجارهای حقوق بشری در راستای پیوستن به جریان جهانی شدن. چرا که قاطبه‌ی حقوقدانان بر این نظرند که حرکت‌های حقوق بشری در ایالات متحده بسیار کمرنگ است. (Aleinikoff, 2003: 111 and 119)

3. empirical

4. causal

5. identity

6. rights

7. Berliner

8. German

9. lobby Congress

۱۰. با این حال، به نظر می‌رسد تنها در رابطه با دولت‌های اروپایی بتوان از این ایده با قدرت دفاع کرد. چرا که بعنوان مثال کنگره ایالات متحده در سال ۱۹۹۶ با تصویب اصلاحاتی در قانون رفاه، حقوق اجتماعی را که پیش‌تر به افراد با اقامت دائمی نیز تعلق می‌گرفت، محدود به شهروندان نمود. (Martin, 2005: 218)

بشری و ظهور گفتمان حقوق بشری جهانی نشأت گرفته است (Hansen, 2003: 102). نگاه پساملی‌گرایانه‌ی مزبور دو اهمیت ویژه در جهت برطرف کردن کاستی بزرگ حق بر شهروندی در نظام فعلی حقوق بشری، یعنی «مشخص نبودن موضوع حکم» ایفا می‌کند:

الف - برخی اندیشمندان اذعان دارند که این مسأله که افرادی که اقامت قانونی در اروپا را دارا می‌باشند از حقوق و امنیت بسیار جدی‌تری نسبت به سابق برخوردار هستند، منبع و مبنایی جز حقوق داخلی ندارد.^۱ هرچند این امر توسط حقوقدانان از بعد انتقاد به استدلال علی فوق‌الذکر مطرح شده است تا بیان کنند که آنچه موجب اعطای حقوق بیشتر به ساکنان شده است، نه حقوق بین‌الملل که حقوق داخلی بوده است، اما این اذعان در نفس خود، دو امر را تأیید می‌کند: اولاً این که دولت محل اقامت افراد مزبور دولتی است که مکلف یا موضوع حکم قرار می‌گیرد و از اینرو هم خود دولت و هم جامعه‌ی جهانی می‌داند موضوع حکم لزوم حق بر شهروندی چه دولتی است؛ ثانیاً، این که نظام ملی مبتنی بر حاکمیت خود را بیش از پیش محدود ساخته است. این که مبنا و منبع اعطای حق‌های بیشتر به افراد مقیم، حقوق داخلی باشد، فی‌نفسه به معنی خود محدودسازی بیشتر است. البته، انتقاد فوق‌الذکر توسط برخی حقوقدانان پاسخ داده شده است و بیان شده است که این حقوق منبع خود را از جایی فراتر از دولت - ملت که همان ساختار و هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر است، اخذ می‌کند (Aleinikoff, 2003: 110).

ب - با وجود اینکه مبنا و مشروعیت حقوق شهروندی به سطحی بین‌المللی و فرامرزی منتقل شده است، اما نفس عضویت در جوامع تغییر چندانی نکرده است. به این معنی که از هر دو استدلال فوق که استفاده شود، باز هم مسئولیت رعایت و اجرای حق مزبور همچنان در دست دولت‌ها است. دولت تنها تضمین‌کننده و رعایت‌کننده‌ی

1. See: Joppke, Christian (1999). *Immigration and the Nation-State: the United States, Germany, and Great Britain*, Oxford, Oxford University Press; Freeman, Gary P. (1995). "Modes of Immigration Politics in Liberal Democratic States," *International Migration Review*, Vol. 29, No. 4, pp. 881-902; and Joppke, Christian (1988). "Why Liberal States Accept Unwanted Immigration," *World Politics*, Vol. 50, Issue 2, pp. 266-293.

حقوق بشر تمام افرادی است که در سرزمین او زندگی می‌کنند (شهروند یا غیرشهروند). بنابراین، نظام هنجاری فرامرزی که شخصیت جهانی را مبنایی برای عضویت در جوامع تعیین کرد، خود آن نظام هم دولت را بعنوان واحد سیاسی اولیه برای اعطای حقوق و مزایا در نظر گرفته است (Soysal, 1994: 143). این امر نیز هرچند در نگاه برخی بعنوان انتقاد مطرح می‌شود، (Shafir, 2004: 23) اما از نظر نگارندگان اتکای این تئوری بر دولت - ملت یک مزیت محسوب می‌شود. همانطور که در خصوص حق‌های بشری و بعنوان مثال، نظام میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، تضمین‌کننده‌ی نهایی حقوق مندرج در آن، همان دولت است، (نژندی‌منش و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۱ - ۴۵) این به معنی تضعیف حق‌های بشری مزبور نمی‌باشد. همین که سند مذکور باعث شده است، بخشی از حاکمیت یک دولت کاسته شده و آن حاکمیت خود را متعهد به سلسله قواعدی بین‌المللی بداند، هدف نظام مزبور را تأمین می‌کند. این امر در خصوص حق شهروندی نیز صادق است. همین که در برخی دولت‌ها مهاجران توانسته‌اند با عنوانی جدید در آن جامعه عضو شوند و نیازی به اخذ تابعیت یا شهروندی احساس نکنند، هدف نظام پسا ملی‌گرایی در خصوص معرفی شخصیت جهانی تأمین شده است. آنگاه هیچ ایرادی بر این امر متصور نیست که اجرا کننده‌ی نهایی حق مزبور، دولت باشد. این امر به خودی خود همانطور که در بند الف گفته شد، دو نتیجه به دنبال خواهد داشت: هم گواهی بر تحدید حاکمیت در جهت ارتقا یک حق بشری است و هم مشخص کننده‌ی دولتی است که مکلف به رعایت حق مزبور می‌باشد.

۳-۴. جهان‌شهروندی و ارتقاء همبستگی اجتماعی

در پی نا آرامی‌ها و اغتشاشاتی که در تابستان ۲۰۰۱ در برخی شهرهای بریتانیا رخ داد، دولت آن کشور را بر آن داشت تا زمینه‌های این گسستگی اجتماعی را پیدا کند. آنها با تحقیقاتی که صورت دادند به این نتیجه رسیدند که یکی از مهم‌ترین عوامل این بی‌ثباتی اجتماعی، افتراق فرهنگی میان مسلمانان پاکستانی، جامعه‌ی سفیدپوستان، احزاب راست افراطی و پلیس بوده است که اساس آن ریشه در نظام اعطای شهروندی بریتانیا به مهاجران داشته است. ازینرو آنها به فکر یک همبستگی اجتماعی بر مبنای یک شهروندی جمعی افتادند (McGhee, 2010: 71).

کمیته‌ی تحقیقی که توسط وزارت کشور بریتانیا ایجاد شد و مأمور این بررسی شد، بیان می‌دارد که «ما معتقدیم، نیاز مبرم به ارتقاء همبستگی اجتماعی وجود دارد که در آن احترام به همه‌ی فرهنگ‌ها وجود داشته باشد تا بتوان بریتانیای کبیر را غنی و دارای تنوع ملیتی گرداند. همچنین بسیار اساسی است که مفهوم وسیع‌تری از شهروندی بر اساس اصول مشترک میان تمام اقشار اجتماع شکل بگیرد» (Cantle, 2001: paras. 2.12 & 2.13).^۱ در پی این گزارش، وزارت کشور بریتانیا اعلام داشت: «گزارش تهیه شده حاکی از آن است که ما نیازمند بازسازی و ترمیم سنت‌های اجتماعی جوامع خود هستیم و باید مفهوم شهروندی مشترک که در برگیرنده‌ی تنوع و تفاوت‌های جامعه‌ی بریتانیایی کنونی است، ایجاد شود» (Home Office, 2002: 10).^۲

در نتیجه، سیاست‌های کشورهای کشور راجع به مهاجرت و پناهندگی به این سمت حرکت کرد که بایستی به جوامع مهاجر توجه کند و جوامع ایجاد شده‌ی مهاجر را در فرآیند ایجاد همبستگی اجتماعی همراه کند و این امر تنها از راه یک سیاست عمومی امکان پذیر است و آن هم چیزی نیست جز اینکه یک مفهوم شهروندی مشترک که مبتنی بر ارزش‌های مشترک^۳ باشد، ایجاد شود (McGhee, 2010: 74).

نمونه‌ی فوق نظر به محدودیت مجال، صرفاً در مورد بریتانیا آورده شد، اما این امر یک واقعیت قابل تعمیم به همه‌ی جوامع است. توجه به مقوله‌ی ارتقا شهروندی، بحثی منحصر به بریتانیا نمی‌باشد. این امر یک توجه جهانی است که بخصوص همه‌ی کشورهای دارای تنوع فرهنگی و مذهبی که مهاجرپذیر بوده‌اند، با آن درگیر هستند. تأکید بر ایجاد همبستگی اجتماعی با ارتقاء مفهوم شهروندی مختص اروپای غربی نیز نبوده است و در بسیاری از دولت‌های اروپای شرقی و مرکزی و حتی خاور دور و خاورمیانه (همچون لبنان) از اولویت‌های سیاست‌گذاری است (Kiwan, 2012: 50).

1. The report is accessible on:

https://www.researchgate.net/publication/239466847_Community_Cohesion_a_Report_of_the_Independent_Review_Team (last visit: 10/09/2019)

2. Accessible on:

https://assets.publishing.service.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/250926/cm5387.pdf (last visit: 10/09/2019)

3. Shared values

قطعاً توجه به ارتقاء همبستگی اجتماعی از ضروریات هر جامعه بوده و سیاست‌گذاران هیچ جامعه‌ای با تنوع فرهنگی منکر آن نیستند، اما نگرش نو مبتنی بر جهان‌شهروندی به مقولهٔ برخورداری افراد از شهروندی یک جامعه می‌تواند زمینه‌ساز ارتقاء این همبستگی باشد. به نحوی که هر فرد جدید در جامعه با احساس تعلقی که از حیث حقوق و تکالیف به آن جامعه پیدا می‌کند، خودبخود و بطور ناخودآگاه احساس همبستگی اجتماعی نیز در او شکل می‌گیرد.

۳-۵. جهان‌شهروندی و حق بر تعیین سرنوشت

یکی از ابعاد طرح تئوری جهان‌شهروندی به حق تعیین سرنوشت باز می‌گردد. حق تعیین سرنوشت یک سری اصول اخلاقی جهانی را معرفی می‌کند که ادعاهای جهانی و فردی حقوق شهروندی بر آن استوار است. حق بر تعیین سرنوشت گویای این است که مشروعیت عملکرد - چه در سیاست‌های داخلی و چه در روابط بین‌المللی - بایستی با این هدف دنبال شود که رضایت‌مندی تابعان و غیرتابعان را در پی داشته باشد. بنابراین، تمام سیاست‌گذاری‌های ملی بایستی در جهت صورت گیرد که از هرگونه اقدامی که حق دیگران را در رسیدن به تعیین سرنوشت از بین ببرد، پرهیز کنند (Evans, 2000: 424).

بر پایه‌ی حق تعیین سرنوشت می‌توان از رویکرد پساملی‌گرایانه‌ی جهان‌شهروندی دفاع کرد و دقیقاً از این جهت است که برخی دوتابعیتی و یا چندتابعیتی را نیز بعنوان یک حق بشری معرفی می‌کنند (Spiro, 2010: 130). همچنین برخی بر این باورند که با استفاده از حق تعیین سرنوشت می‌توان تحمیل‌های غیرانتخابی ناشی از تابعیت‌های اصلی و تولدی را از بین برد. شخصی که در انتخاب تابعیت و شهروندی خود دخیل نبوده و بطور خودکار دارای تابعیت محل تولد خود شده است، این حق را دارد که خود به انتخاب هویت سیاسی و اجتماعی خود بپردازد و عضو جامعه‌ای شود که خود آن را انتخاب می‌کند.^۱

۱. جهت مطالعه‌ی تفصیلی، نک:

Franck, Thomas M. (2001), "Citizenship: An Instance of Identity as a Personal Act of Self-Determination", In: Thomas M. Franck (ed), *The Empowered Self: Law and Soci-*

برآمد

این مقاله عمدتاً سعی بر این داشت تا مباحثی را در خصوص حق بر شهروندی مطرح سازد که پیشتر در ادبیات حقوقی کمتر دیده شده است. لذا، اولاً معرفی شهروندی بعنوان یک حق ذیل مجموعه حقوق بشر مدنظر این مقاله بود و ثانیاً، به تغییر نگرش در این مفهوم در پی جهانی شدن و ظهور مفاهیمی جدید تحت عنوان جهان شهروندی نظر داشت که پیرو آن مقاله قادر بود ایده‌های جدیدتری را راجع به تعهدات دولت‌ها در برابر افراد غیر شهروند مطرح کند. بنابراین، در این مقاله بطور کلی هدف بیان نگاه نوینی بود که به شهروندی، آن هم بعنوان یک حق بشری، در عصر کنونی وجود دارد. در این تحقیق سعی در شناسایی و معرفی ضعف‌های نظام فعلی حقوق بشری در خصوص حق بر شهروندی شد. مشخص است، به رغم آنکه حق بر شهروندی در اسناد متعدد حقوق بشری آمده است، اما به طور جدی محل توجه جامعه‌ی جهانی نبوده است و بنابراین، نمی‌توان با نظم حقوقی کنونی آن را بعنوان یک حق بشری قطعی و بدون ابهام معرفی کرد.

حق بر شهروندی در اعصار مختلف دچار تحولات عظیمی شده است ولی شاید بتوان نمونه‌ی اعلا‌ی این تحولات را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و پیش از جهانی شدن حقوق بشر دید. روند رو به رشد انسانی شدن حقوق بین‌الملل، افزایش و گسترش اسناد و نهادهای بین‌المللی حقوق بشری، مقارن با پدیده‌ی جهانی شدن، مفهومی نوین از شهروندی را به جهان عرضه کرد که در پی تکامل نگاه پساملی گرایانه به دولت - ملت ظهور کرد و به معرفی شخصیت جهانی برای افراد بشری، فارغ از تابعیت و ملیت آنها پرداخت. بنابراین در این مقام بهتر می‌توان پاسخی برای سؤال مطروحه در صدر بحث یافت و بر این عقیده بود که در عصر جهانی شدن، جامعه‌ی جهانی شاهد ظهور و بروز معیارهایی نوین برای برخورداری از شهروندی بوده است که عمده‌ترین آن نگاه حقوق بشری به مفهوم شهروندی و همچنین رویکردهای پساملی گرایانه به آن بوده است که این مفاهیم نوین در پی حرکت به سوی جهانی شدن در قرن بیست و یکم دارای ظرفیت‌هایی می‌شوند که بتوانند در جهت تأمین بیشتر حمایت از حق بشری افراد در بهره‌مندی از حمایت سیاسی و اجتماعی یک دولت - که همانا شهروندی است - به کار برده شوند. در واقع، به نظر می‌رسد مفهوم «شهروندی»، در تحول کنونی تأییدی بر این مدعا باشد که شهروند جهانی می‌تواند نه تنها خود به گونه‌ای بهتر و شایسته‌تر از حق‌های بشری بهره‌مند شود، بلکه تفکر

جهان‌شهروندی، می‌تواند به ترویج جهانی حق‌های بشری و از جمله حق بر شهروندی کمک کند. این ایده حتی از سوی آن کسانی که معتقد به ملی‌گرایی در شهروندی هستند نیز می‌تواند تأیید شود. توضیحاً اینکه، طبق استدلال ملی‌گرایان، گسترش حق‌های بشری جهانی همواره به حقوق سیاسی اعطایی از سوی یک دولت خاص وابسته است که بر مبنای تابعیت یا شهروندی اعطا می‌شود و حق بر شهروندی هیچگاه نمی‌تواند از بهترین تضمین‌کننده‌ی آن که همانا دولت - ملت است، جدا افتد. حال با همین استدلال باید گفت که حق‌های بشری جهانی نیز زمانی می‌تواند به بهترین شکل ممکن تبلور یابند که زمینه‌های اجتماعی برای جهان‌شهروندی یا شهروندی منطقه‌ای (نظیر اتحادیه‌ی اروپا) وجود داشته باشد. بنابراین، جهان‌شهروندی به ارتقاء حقوق بشر نیز کمک خواهد کرد، چرا که کارایی و تأثیرگذاری حق‌های بشر در عصر جهانی شدن به ارتباط آنها با شهروندی بستگی خواهد داشت و این شهروندی در عصر جهانی شدن به معنی شهروند یک دولت نبوده بلکه مستلزم ایجاد و عضویت در یک جامعه‌ی سیاسی جهانی است که فی‌نفسه دارای انسجام، نهادهای متعلق به خود و قدرت مناسب برای تأمین امنیت و عدالت اجتماعی باشد.

همسو با مسائل فوق و ارمغان‌های نویدبخشی که برای ایده‌ی جهان‌شهروندی و معرفی شهروندی بعنوان حق بشری متعلق به تمام افراد بشر فرض می‌شود، باید اذعان داشت که در نبود هنجارهای موضوعه‌ی مستحکم و مشخص در خصوص اعطای حق بر شهروندی به افراد بعنوان یک حق بشری در نظام فعلی حقوق بشر، اتکا و توجه به مفهوم شخصیت جهانی در نگاهی پساملی‌گرایانه می‌تواند هم حق بر شهروندی را بعنوان یک حق بشری معرفی و تحکیم ببخشد و هم آخرین راهکار برای تحقق اهداف اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و نیز نظام انسانی حقوق بین‌الملل کنونی باشد.

منابع الف) فارسی کتب

۱. نصیری، محمد (۱۳۸۳)، *حقوق بین الملل خصوصی*، تهران: انتشارات آگاه.

مقاله ها

۲. امیری، سروش (۱۳۹۵)، «*ریشه های ملی و بین المللی چالش های حقوق شهروندی در ایران*»، فصلنامه ی سیاست، سال سوم، شماره ۱۰، صص. ۹۱ - ۷۱.
۳. بیات کمیتی، مهناز و مهدی بالوی (۱۳۹۴)، «*حق بر تابعیت: از حقوق بین الملل خصوصی تا حقوق بشر*»، فصلنامه حقوق خصوصی، دوره ۱۲، شماره ۱، صص. ۱۵۰ - ۱۲۹.
۴. روشن، محمد و دیگران (۱۳۹۳)، «*حقوق شهروندی، پیشینه و جایگاه آن در مناسبات پلیس*»، مجله بصیرت و تربیت اسلامی، شماره ۳۰، صص. ۱۳۸ - ۱۱۱.
۵. زمانی، سید قاسم (۱۳۸۸)، «*فرآیند انسانی شدن حقوق بین الملل و چالش های فراروی آن*»، در: شجاع احمدوند (گردآورنده)، مجموعه مقالات هفته پژوهش، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، صص. ۱۲۹ - ۹۳.
۶. سروی مقدم، مصطفی (۱۳۸۳)، «*سروری بر تفاوت تابعیت، شهروندی و دیگر واژگان مشابه در حقوق ایران، بریتانیا، آمریکا و فرانسه*»، فصلنامه ی مدرس علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۳ (۳۴)، صص. ۱۵ - ۱.
۷. نژندی منش و دیگران (۱۳۹۱)، «*حاکمیت دولت ها و اسناد بین المللی حقوق بشر: تأثیر یا تأثر*»، مجله حقوق بشر، شماره ۱۴، صص. ۵۰ - ۲۷.

ب) انگلیسی کتب

1. Gawin, Magdalena et al (2016), *Human and Citizens Rights in a Globalized World*, Warsaw: Centre for Philosophical Research.
2. Howard-Hassmann, Rhoda E., Margaret Walton-Roberts (eds) (2015), *The Human Right to Citizenship: A Slippery Concept*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

3. Jacobson, David (1997), *Rights across Borders; Immigration and the Decline of Citizenship*, Baltimore: The Johns Hopkins University Press.
4. Joppke, Christian (1999), *Immigration and the Nation-State: the United States*, Oxford: Oxford University Press.
5. Matias, Gonçalo (2016), *Citizenship as a Human Right; The Fundamental Right to a Specific Citizenship*, London: Palgrave Macmillan.
6. McGhee, Derek (2010), *Security, Citizenship and Human Rights; Shared Values in Uncertain Times*, Hampshire: Palgrave Macmillan.
7. Soysal, Yasemin Nuhoglu (1994), *Limits of citizenship: migrants and postnational membership in Europe*, Chicago: The University of Chicago Press.
8. Tambakaki, Paulina (2010), *Human Rights, or Citizenship?*, New York: Birkbeck Law Press.

مقاله ها

9. Aleinikoff, T. Alexander (2003), "Between National and Postnational: Membership in the United States", in: Christian Joppke and Ewa Morawska (eds), *Toward Assimilation and Citizenship: Immigrants in Liberal Nation-States*, New York: Palgrave Macmillan, pp. 110-130.
10. Bhabha, Jacqueline, Margareta Matache (2015), "Are Children's Rights to Citizenship Slippery or Slimy?", in: Rhoda E. Howard-Hassmann, Margaret Walton-Roberts (eds), *The Human Right to Citizenship: A Slippery Concept*, Philadelphia: University of Pennsylvania Press, pp. 130-144.
11. Chan, Johannes M.M. (1991), "The Right to a Nationality as a Human Right. The Current Trend Towards Recognition", *Human Rights Law Journal*, Vol. 12, No. 1-2, pp. 1-14.

12. Dower, Nigel (2002), "Global Ethics and Global Citizenship", in: N. Dower and J. Williams (eds), *Global Citizenship: A Critical Reader*, New York: Routledge, pp. 146-157.
13. Evans, Tony (2000), "Citizenship and Human Rights in the Age of Globalization", *Alternatives: Global, Local, Political*, Vol. 25, No. 4, pp. 415-438.
14. Follesdal, Andreas (2002), "Citizenship: European and Global", in: N. Dower and J. Williams (eds), *Global Citizenship: A Critical Reader*, New York: Routledge, pp. 71-83.
15. Freeman, Gary P. (1995), "Modes of Immigration Politics in Liberal Democratic States", *International Migration Review*, Vol. 29, No. 4, pp. 881-902.
16. Ganczer, Mónica (2015), "The Right to a Nationality as a Human Right?", In: *Hungarian Yearbook of International Law and European Law*, The Hague: Eleven International Publishing, pp. 15-33.
17. Hansen, Randall (2003), "Citizenship and Integration in Europe", in: Christian Joppke and Ewa Morawska (eds), *Toward Assimilation and Citizenship: Immigrants in Liberal Nation-States*, New York: Palgrave Macmillan, pp. 87-109.
18. Hansen, Randall (1999), "Migration, citizenship and race in Europe: Between incorporation and exclusion", *European Journal of Political Research*, Vol. 35, pp. 415-444.
19. Harrington, Julia (2009), "The Right to Citizenship under International Law", an online article accessed on: <https://africanarguments.org/2009/10/12/the-right-to-citizenship-under-international-law/> (last visit: 07/09/2019)
20. Hung, Ruyy (2012), "Being human or being a citizen? Rethinking human rights and citizenship education in the light of Agamben and

Merleau-Ponty”, Cambridge Journal of Education, Vol. 42, No. 1, pp. 37-51.

21. International Justice Resource Center (2019), “Citizenship and Nationality”, an Online article accessed on: <https://ijrcenter.org/thematic-research-guides/nationality-citizenship/> (last visit: 05/09/2019)

22. Joppke, Christian (1988), “Why Liberal States Accept Unwanted Immigration”, World Politics, Vol. 50, Issue 2, pp. 266-293.

23. Kiwan Dina (2012), “Multicultural Citizenship and Social Cohesion: Reflecting on the Case Study of England”, in: Maha Shuayb (ed), Rethinking Education for Social Cohesion. Education, Economy and Society, London: Palgrave Macmillan, pp. 50-63.

24. Maher, Kristen Hill (2002), “Who Has a Right to Rights? Citizenship’s Exclusions in an Age of Migration”, in: Alison Brysk (ed), Globalization and human rights, Berkeley, Los Angeles and London: University of California Press, pp. 19-43.

25. Martin, Susan. (2005), “The Attack on Social Rights: U.S. Citizenship Devalued”, in Randall Hansen and Patrick Weil (eds), Dual Nationality, Social Rights and Federal Citizenship in the US and Europe, Oxford,: Berghahn, pp. 215-232.

26. Morris, Lydia (2012), “Citizenship and human rights: ideals and actualities”, The British Journal of Sociology, Vol. 63, Issue 1, pp. 39-46.

27. Shafir, Gershon and Alison Brysk (2006), “The Globalization of Rights: From Citizenship to Human Rights”, Citizenship Studies, Vol. 10, No. 3, pp. 275-287.

28. Shafir, Gershon (2004), “Citizenship and Human Rights in an Era of Globalization”, in: Alison Brysk and Gershon Shafir (eds), People out of place : globalization, human rights, and the citizenship, London: Routledge, 2004, pp. 11-28.

29. Spiro, Peter J. (2010), "Dual citizenship as human right", International Journal of Constitutional Law, Vol. 8, No. 1, pp. 111-130.
30. Surbhi S (2019), "Difference Between Nationality and Citizenship", an online article accessed on: <https://keydifferences.com/difference-between-nationality-and-citizenship.html> (last visit: 06/08/2019)

پایان نامه ها

31. Recalde Vela, María José (2014), How far has the protection of the right to nationality under international human rights law progressed from 1923 until the present day?, LLM thesis in International and European Law, Tilburg University.

آراء محاکم بین المللی

32. ACommHPR, John K. Modise v. Botswana, Communication No. 97/93, Merits Decision, 28th Ordinary Session, 6 November 2000
33. Advisory Opinion on Proposed Amendments to the Naturalization Provision of the Constitution of Costa Rica, OC-4/84, Inter-American Court of Human Rights (IACrTHR), 19 January 1984.
34. ICJ, Nottebohm (Liechtenstein v. Guatemala), Judgment of 6 April 1955

اسناد و گزارش های بین المللی

35. A/C.3/SR.1172, A/C.3/SR.1177
36. Cante, Ted, Community Cohesion: A Report of the Independent Review Team, UK Home Office, 2001. The report is accessible on: https://www.researchgate.net/publication/239466847_Community_Cohesion_a_Report_of_the_Independent_Review_Team (last visit: 10/09/2019)

37. Home Office (2002) 'Secure Borders, Safe Haven: Integration with Diversity in Modern Britain', Home Office, CM 5387, accessible on: https://assets.publishing.service.gov.uk/government/uploads/system/uploads/attachment_data/file/250926/cm5387.pdf (last visit: 10/09/2019)
38. OHCHR, Right to a Nationality and Statelessness, accessed on: <https://www.ohchr.org/EN/Issues/Pages/Nationality.aspx> (05/09/2019)